



# خورشید گرفت ورنگ مجنون شد...

**مجله فر دوسی:** حشره، اسب، سنجاقک و ... واپسین نمایشگاه محمدحسین ماهر اگر چه با این نشانهها پیوند خورده اما نشانههای بزرگتر در آنها دیده میشود، زوال آدمی و چهره‌ی او در روزگار حاضر، تابلوهای ماهر، هیچیک عنوان ندارد. خودش میگوید: «هر کاری کردم نتوانستم نامگذاریشان کنم اما شخصیت دارند و همه لحظهای از هستی انسان را تداعی میکنند در میانهای بحر آنها». روزی که قرار بود در مکان نمایشگاه با او گفتوگو کنیم، هنرجویان کارگاهش نیز آمده بودند. پس جریان پرسش و پاسخ آن تابلوها، زندهتر شد و قرار ما از اول نیز همین بود.

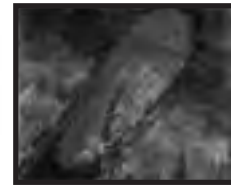
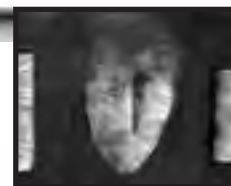
● شما در متن بروشور این نمایشگاه به بحران اشاره کرده و توضیح داده‌اید این مجموعه در یک موقعیت بحرانی شکل گرفته. خوب، بحران مقولهای است که با هنر مدرن آمیختهگی تاریخی دارد. تقریباً شمار چشمگیری از هنرمندان از دل بحران بیرون آمده‌اند. میشود به مودیلمانی اشاره کرد که خودش گفته اگر بحران را از زندگی من بگیرند، دیگر نمیتوانم کار کنم...

**محمدحسین ماهر:** این نمایشگاه، محصول هشت سال زندگی من بوده، سالهایی ناآرام و آکنده از دلهره. قصد من این نبود که یک دوره‌ی کاری مشخص را برای خود تعریف کنم. این اتفاق به صورت درونی افتاد و بعد دیدم که این جریان درونی به نوعی تأثیرپذیر از همان بحران بیرونی است.

● اگر ما این تابلوها را به‌صورت یک مجموعه ببینیم و ارزیابی کنیم، آنوقت به‌صورت طبیعی باید شباهتها را در نظر بگیریم و دنبال مؤلفههایی بگردیم که در هم‌نشینی با هم به این مجموعه شکل داده‌اند. اما به‌نظر میرسد این تابلوها از بسیاری جهات با هم تفاوت دارند. تفاوت در بافتها، رنگگذاری، ترکیببندی، فضای مضمونی و حتا اندازه و چارچوب قابها...

**محمدحسین ماهر:** بله. البته این یک مجموعه همسان نیست. حتا از نظر عناصری که اشاره کردید. مثل چشم و ابروهای که در برخی از تابلوها، عناصر غالب‌اند و در برخی دیگر اصلاً دیده نمیشوند. توی این هشت سالی که گفتم، با حجمی از رخدادهای واقعی و ذهنی روبه‌رو بودم که شاید فقط از نظر مضمون بحران، مشترک بودهاوند. زمانی که احساس عدم امنیت میکردم پالایش در فرم و رنگ و سطوح به‌گونه‌های دیگر بود و حاصل کار نیز چیز دیگر. چند سال اول از همین دوره‌ای که گفتم مرحله‌ی طرح و اتود بود. بماند که در زمان اجرای کار، تنشها و تجربه‌های دیگری هم به وجود می‌آید که گاه طرح اولیه را به راهی متفاوت میکشاند. مشخصاً به هنگام نقاشی، هیچ وقت نقطه‌ی آغاز مشخصی را در نظر نمیگیرم. اصلاً جزئیات کار هنگام اجرا، شکل میگیرد. اگر بدانم که چه چیزی را میخواهم به وجود بیاورم شاید اصلاً چیزی به وجود نیاید. در واقع کشف و شهود در مرحله‌ی اجرا رخ میدهد.

**شیما اسفندیاری:** در آثار قبلی آقای ماهر نوعی نگاه بیرونی به زندگی مسلط بود و فضا و آدمهای جنوبی کشور، نقش برجستهای داشتند. میتوانم به هسته‌های خرما توی دست زنان جنوبی اشاره کنم که یک موتیف عمده در تابلوها بود حالا



در این نمایشگاه همان هستهها، بیان درونتری یافتهاند. انگار که هنرمند دارد بیان درونی خودش را از همان فضاها، آشکار می کند. جالب اینجاست که حس تضاد در این تابلو وجود دارد، مرگ و زندگی، ترس و جسارت... ضمن اینکه رنگها خالصاند و بیواسطه اجرا شدهاند. بنابراین ارتباطی بیواسطه با مخاطب برقرار میکنند.

نوشین ذکایی: در ادامه میهمین بحث باید بگویم که رنگهای خالص و شیوهی خاص اجرای آنها در این تابلوها، معصومیت فضاها و آدمها را تشدید کرده. همان هستههای خرما به صورتی دیگر ظاهر شدهاند ...

● در یک دورهای کار آقای ماهر بهنوعی بیان هنری دادن به عناصر بومی بوده. نگاهی هنرمندانه به واقعیت و حاشیههایش داشته. ضمن اینکه هنوز ردی از کهن الگوها را میتوان در بعضی تابلوهایش دید. اما در این جا، نقاش درگیر با هستی خود و دیگران است و محور توجه او به همین هستی بحرانی و شقه شقه شده است.

محمد حسین ماهر: من همیشه به اسطورهها و کهن الگوها نظر داشتهام. اسطوره، خالصترین شکل هستی انسانی است. اگرچه گاه جز کلیشهای از آنها نمیبینیم. مهم این است که عناصر اسطورههای را به گونههای خلاق وارد اثرمان کنم. بخشی از اساطیری که محمل ذهنی من بوده، ریشه در انتزاع دارند. اگرچه به هیچوجه در پی آن نبودم که جهان را انتزاعی ببینم. بیشتر دنبال مؤلفهها و مفاهیم گم شده در فرهنگ و تاریخ بودم. گاهی در یک دیوار ساده میتوان انباشتی از اسطوره دید. مهم این است که آن لحظهای پنهان را ببینیم؛ لحظهای که نقطهی پیدایش هنر است.

المیرا شریفی: در این تابلوها، به رغم تلاشی که برای خلق فرمهای گوناگون و مرکز گریز میبینیم، با چارچوبها و قابها رویهرو میشویم که خود را به فضای اثر تحمیل کردهاند. چرا نخواستید از سلطهی قابها بکاهید یا با ابعاد بزرگتر کار کنید؟

محمد حسین ماهر: من اینطور فکر نمیکنم. فضای قاب همان فضای اثر است. در اینجا هر تابلویی ابعاد خودش را دارد و نمیتوانی به دلخواه این ابعاد را تغییر بدهی. گاهی ابعاد قاب، به خودی خود شگفتیزا است. بهنظر من، امور پیچیده، بیشتر در ابعاد کوچک جا میگیرند، حداقل در این تابلوهایی که توی این نمایشگاه میبینید، این طور است. گاهی هم خواستهام جزئیات را نشان بدهم و رفتم سراغ ابعاد بزرگتر.

● یک پرسش هم دربارهی مکان کار شما در این دورهای که گفتید دارم. واقعاً مکان و حس و حال آن چه تأثیری در فرایند پدید آمدن این تابلوها داشته. این را از این نظر میپرسم که این تفاوت در رنگها و بافتها مبین تفاوت در مکان هم است.

محمد حسین ماهر: همهی این تابلوها در یک مکان کارگاهی شکل گرفتهاند. اما مکان اصلی ذهن من بوده با همهی این طرف و آن طرف رفتنهایش. قبل از این چنین تجربههای نداشتم. نمیدانستم با غلتک هم میتوانم نقاشی کنم، همین طور با ترکیب رنگ روغن و مرکب چاپ. این ابزارها و تکنیکها را میتوان با خود به هر جا و مکان برد اما اگر آن اتفاقی که باید بیفتد، چه حاصلی دارد؟ یکی از همین تابلوها از مکانی در گذشته آمده، یک نفر دارد کتاب میخواند در زمینهی

قرمز، هول و هراس این تابلو مدتها با من بود. هرکجا می رفتم بود. وقتی هم آن را کار کردم دیگر آن قدر درونی شده بود که نیاز به مثلاً کشیدن یک آدم هراسیده نداشتم. فرم خودش را پیدا کرده بود. [ اشاره میکند به یکی دیگر از تابلوها ] در این جا، رنگها آنقدر به هم نزدیکند که نامش را گذاشتم نوازی رنگها. این تابلو، لحظهای پیدایش را نشان میدهد، آنچه در این لحظه به وجود نمیآید، شاید مهمتر از آن چه به وجود میآید، باشد بعدها به فرم بیضی خیلی فکر کردم. آیا همان هستههای که بدان اشاره شده، میتواند بیضی باشد. چنین چه طور؟

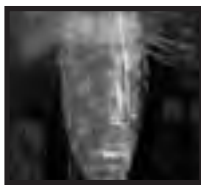
هویرا اسدی: برخی از این تابلوها، چنین تداعی میکنند که انسان نسبت به گذشتهی خودش، همواره در حالت جنینی است. برآیند این بحرانی که آقای ماهر میگویند، این بوده که به این حالت نزدیکتر شده، رسیدن به این فرمهای جنینی با کشف و شهود بوده و رنگ در این فرایند نقش اصلی داشته.

کیما کاموری: وقتی به این تابلوها، نگاه میکنم با این پرسش درگیر میشوم که چرا نقاشی که تا به حال به صورت فیگوراتیو کار میکرد، به این فضای تقریباً انتزاعی رسیده... به نظر من، جوهری آن فیگورها به این صورت درآمده که خیلی هم آبستره نیست. رنگها، شفاف و درخشانند. وقتی لایههای سطحی و مادی کار را بر میداری، همین شفافیت و نور باقی میماند.

شیماسفندیاری: بعضی از تابلوها، لذت بخش هستند و بعضی دیگر نه، طوری که آدم واقعاً نمیتواند ببیندشان. سؤال این است که اگر اینها همه متعلق به یک دورهی بحرانی اند، چرا اینقدر از نظر تأثیر حس، تفاوت دارند؟ مثلاً آن تابلویی که نارنجی زمینی سبز است، آرامش پس از مرگ را به مخاطب القا میکند. حس میکنی واقعا تمام شد...

محمد حسین ماهر: راستش وقتی تابلوها رفتند روی دیوار به طرز عجیبی احساس کردم از آن فاصله گرفتهام. شاید علت این فاصلهگذاری آن بوده که من هم تبدیل به یک مخاطب شدهام و این تابلوها هم، هر کدام گوشههای از حیات و زندگی آدمی را نشان میدهند. با همهی فراز و نشیبها و تلخیها و شیرینیهایش.

● در واقع این تابلوها، بیش از آنکه وابسته به فضای ذهنی پدید آورندهشان باشند معطوف به دیگرانند. و مفهوم دیگری در این یکصد سالی که از مدرنیته ایرانی در همهی عرصهها میگذرد، همواره بحرانی بوده، حتا می توانیم بگویم بخش عمدهای از بحران فرهنگی و اجتماعی تاریخی ما، متأثر از همین بحران بوده. در این تابلوها این وضعیت بحرانی به همین مفهومی که گفتیم مشهود است...



محمد حسین ماهر: دقیقاً، اشارهام به بحران، از همین زاویه بود که خوب! به عنوان یک نقاش، تجربهی شخصی من نیز بوده. [ اشاره میکند به یکی از تابلوها و ادامه می دهد: ]

این تابلو، آن روز به وجود آمد که خورشید گرفتگی بود و مردم نگاه میکردند به آسمان، هرکدام از جایی. در واقع آن روز اضطراب و دلهرهی جمعی با درون مضطرب خودم پیوند خورده بود. احساس میکردم بارها آن لحظه را تجربه کردهام و حالا فقط دارم میآورم روی بوم، با یک جور حس گس که پرسشگونه بود. در آن هنگامه، دچار تردیدهای هراس آوری بودم که فقط ناشی از پدیدهی خورشید گرفتگی نبود. انگار دلایل دیگر و مهمتری داشت. در این حالت، مبانی آکادمیک و نظری هنر را پشت سر میگذارم و مبانی کار شخصیات بهعنوان یک هنرمند تازه پدید میآید. این همان لحظهای به فراموشی سپردن دانستههای آکادمیک و آغاز کار هنری است.